

## نقش و جایگاه ولی فقیه

### در انتخاب و انتصاب کارگزاران نظام اسلامی

### در فقه سیاسی و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

تأیید: ۹۴/۲/۲۸ محسن ملک‌افضلی اردکانی\* و عباس سلیمانی\*\*

دربافت: ۹۳/۱۲/۹

#### چکیده

بر اساس ادله فقهی، ولایت و حکومت بر جامعه اسلامی در زمان غیبت، بر عهده فقیه جامع الشرائط است. از یکسو ولایت امر، عمومیت داشته و شامل همه شؤون و امور حکومتی می‌شود. از سوی دیگر، با توجه به گستردنی و تنوع امور کشور، ولی فقیه به تنها یک قادر نخواهد بود در همه ارکان جامعه اسلامی به طور مستقیم اینفای نقش کرده و همه امور مربوط به حکومت را شخصاً اداره کند. لذا همانگونه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است، ولی فقیه باید بخشی از وظایف و اختیارات خود را به افراد یا گروه‌های دیگر واگذار کند. حال سوال اساسی این است که از نظر فقهی و حقوق اساسی، نقش و جایگاه ولی فقیه در انتخاب و انتصاب کارگزاران جامعه اسلامی چگونه است، آیا کارگزاران نظام اسلامی لزوماً باید از طرف ولی فقیه تعیین شوند یا نیازی به تعیین ولی فقیه نمی‌باشد؟ در این مقاله با روش تحلیلی و توصیفی با هدف پاسخ به این سوالات، ابتدا اشاره‌ای به نقش امام معمصوم علیه السلام در تعیین کارگزاران حکومت شده، سپس این بحث بر اساس نظرات و سیره عملی فقهاء در طول تاریخ تشیع و همچنین از منظر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران بررسی و اثبات شده است که انتخاب و انتصاب کارگزاران نظام اسلامی بر عهده ولی فقیه بوده و ولایت ولی فقیه به سایر ارکان حکومتی و مقامات اجرایی، تسری یافته و اقدامات و تصمیمات آنها نیز مشروعیت می‌یابد.

#### واژگان کلیدی

ولایت، ولی فقیه، انتصاب کارگزاران، مشروعیت، فقه سیاسی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

\* دانشیار جامعه المصطفی علیه السلام بین‌المللی.

\*\* دانشآموخته حوزه علمیه و کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی: soleymaniabas@gmail.com

مقدمة

بحث انتخابات و انتخاب کارگزاران نظام توسط مردم با انقلاب مشروطه، وارد ایران شد و از همان زمان در ادبیات سیاسی و دینی ما مورد بحث قرار گرفت و البته از همان آغاز هم عده‌ای از علمای دینی و جمعی از روشنفکران، بر این باور بودند که این پدیده نو ظهور با مبانی دینی سازگار نیست و در مقابل، عده‌ای از دانشمندان از سازگاری آن دفاع می‌کردند. یکی از مصادیق مناصب حکومتی، تصدی نمایندگی مجلس شورا است که مورد بحث فقهاء قرار گرفته است.

مخالفان نمایندگی می‌گفتند حکومت در عصر غیبت، در اختیار فقهاست و مصوبات مجلس شورا که نمایندگان منتخب مردم هستند و نه منصوب فقیه، شرعاً اعتباری ندارد؛ مثلاً در رساله «کشف المراد من المشروطة والاستبداد» آمده است: «باید در عصر غیبت، رجوع به فقیه مجتهد جامع الشرائط نمایند. پس در این صورت، چند نفری از اعیان و شاهزاده‌ها و تجار و کسبه و سایر اصناف از جانب مردم وکیل شده، بیایند تا قانون برای مردم بنویسند که بر طبق او عمل کنند، موافق شرع نخواهد شد...» (تبریزی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳) و در رساله «تذكرة الغافل» آمده است: «وکالت در امور عامه، صحیح نیست و در این باب، باب ولایت شرعیه است؛ یعنی تکلم در مصالح عمومی ناس مخصوص امام علیهم السلام یا نواب عام اوست و ربطی به دیگران ندارد و دخالت غیر آنها در این امور، حرام است» (ترکمان، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۸۲).

در همان دوره، «میرزای نائینی» که از مشروطه دفاع می‌کرد، در صدد پاسخ برآمد، ولی پاسخ نائینی در این باره، بیشتر تقویت اصل شبیه بود! زیرا ایشان چاره‌ای جز آن ندید که بگوید در امور عامه که به مصلحت جامعه اسلامی مربوط است؛ هرچند نظر فقیه جامع الشرائط، معتبر است، ولی تشکیل مجلس شورا، به دلیل آنکه مصوباتش به تأیید و تنفیذ مجتهدین می‌رسد، مانع ندارد. نائینی در «تبیه الامه» بارها تکرار می‌کند که با نظر فقیه، رأی نمایندگان ملت، اعتبار پیدا می‌کند (نائینی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۴ و ۱۳۷). وی تصریح می‌کند «اینگونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عصر

غیبت می‌دانیم، اشتمال هیئت منتخبه (مجلس) بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتسان در آراء صادره برای مشروعیتش کافی است» (همان، ص ۴۹).

«سید عبدالحسین لاری» که دخالت نمایندگان مردم را در کار سیاست و حکومت، فضولی می‌دانست، در رساله «قانون در اتحاد دولت و ملت» می‌نویسد: «ولايت كلية اجراء حدود شرعیه و سیاست الهیه از هر جهت حق حاکم شرع عادل است، لاغیر» (لاری، ۱۳۲۶، ص ۲۵۳).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با توجه به شباهتی که در زمان تدوین قانون اساسی در باره بحث ولايت فقیه و نقش ولی فقیه در ارکان حکومت و در انتخاب کارگزاران نظام اسلامی مطرح گردید، کتابهای متعددی درباره پیشینه تاریخی بحث ولايت فقیه و درباره اصل مفهوم ولايت فقیه و ادله آن نوشته شد، اما یکی از مسائلی که در این میان شایسته توجه بیشتری است، مسئله نقش و جایگاه ولی فقیه در انتخاب و انتصاب کارگزاران حکومتی است که به شرح زیر پیگیری می‌شود.

## ۱. ادله فقهی انتخاب و نصب کارگزاران نظام توسط ولی فقیه

### ۱-۱. سیره معمومین علیهم السلام

پیامبر اکرم علیه السلام بعد از هجرت به مدینه، حکومت تشکیل داد و شخصاً مسؤولیت امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اجرایی، قضایی و ... را بر عهده گرفت و برای کارهای مختلف، اشخاصی را تعیین و نصب می‌فرمود. به طور نمونه، «عمرو بن حزم» و «معاذ بن جبل» را یکی پس از دیگری به عنوان حاکم یمن (ابن هشام، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۲۴۱) و «عتاب بن اسید» را به عنوان حاکم مکه و «قیس بن مالک» در همدان، «عده بن حاتم» در منطقه طی و «عین فروه مسلک مرادی» را در مراد، به عنوان حاکم آن شهرها تعیین و نصب فرمودند (جعفریان، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۰۴).

سیره امیر المؤمنین علیهم السلام نیز در زمان حکومت، همین بود که اداره حکومت را شخصاً بر عهده داشته، استانداران و کارگزاران حکومتی را خود تعیین و نصب می‌فرمودند.

به طور نمونه، «عثمان بن حنیف» را به بصره، «عمار بن شهاب» را به کوفه، «عبدالله بن عباس» را به یمن، «قیس بن سعد» را به مصر و «سهل بن حنیف» را به شام اعزام کرد (طبری، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۶۱). «محمد بن ابی بکر» و «مالک اشتر نخعی» که اینها هم یکی پس از دیگری به فرمانداری مصر منصوب شدند. حتی در دوران خلفای نخستین، افرادی مانند «حذیفه بن یمان»، «سلمان فارسی» و «عمار یاسر» با اذن و اجازه حضرت علی علیہ السلام مناصب حکومتی را از طرف خلفاً پذیرفتند (شوشتی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۳۵۶). پس در نخستین جامعه اسلامی پیامبر گرامی اسلام علیہ السلام و بعد از وی، حضرت علی علیہ السلام، شخصاً ریاست نظام اسلامی را بر عهده داشتند و به انتخاب و انتصاب کارگزاران نظام اسلامی می‌پرداختند... در این زمان هم که امام معصوم غایب است، مبانی فقهی ما اقتضاء دارد که انتخاب و انتصاب کارگزاران به دست ولی فقیه که حاکم و ولی علی الاطلاق است باشد (مصطفی‌یزدی، ۱۳۹۲، ص ۵۴).

## ۲-۱. روایات معصومین علیهم السلام

لازمه ولایت «ولی امر» بر امت که از ولایت کلیه الهیه و مطلق برخوردار است، آن است که وی اختیار کامل برای اداره جامعه اسلامی را داشته که از جمله آنها تعیین و نصب کارگزاران خود می‌باشد (مؤمن، ۱۳۸۳، ص ۴۲۷). در روایات معصومین علیهم السلام نیز روایات زیادی در این زمینه وجود دارد؛ خصوصاً نهج البلاغه پر است از مواردی که امیر المؤمنین علیه السلام برای شهرها و مسؤولیت‌های مختلف، اشخاصی را نصب فرموده‌اند که قبلًا مواردی ذکر شد و ما در اینجا به طور نمونه فرازهایی از نامه امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر را بررسی خواهیم نمود. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «این فرمان بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به مالک اشتر است، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می‌گزیند تا خراج آن دیار را جمع سازد...» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). حضرت تصریح می‌کند که مالک اشتر را به عنوان والی و حاکم مصر برگزیده است و به او مسؤولیت داده تا کارهای آن دیار را سامان بخشد و این به طور آشکار دلالت دارد بر اینکه از اختیارات «ولی امر»، نصب اشخاص صلاحیت‌دار، به عنوان کارگزاران جامعه می‌باشد و در

فرازهای دیگر این نامه می‌فرماید: «از میان مردم، برترین فرد را برای قضاوت انتخاب کن... برای فرماندهی سپاه، کسی را برگزین که خیرخواهی و شکیبایی او بیشتر است... سپس در امور کارگزارانت بیندیش و پس از آزمایش، به کارشنان بگمار... کارگزاران دولتی را از میان مردمی پاکیزه و با تقوی و... انتخاب کن... از نویسندهان و منشیان، کارها را به بهترین آنها واگذار» (همان) و موارد دیگری که به صراحت دلالت دارند بر اینکه انتخاب و نصب کارگزاران جامعه اسلامی از اختیارات حاکم و والی جامعه اسلامی می‌باشد.

### ۳-۱. اقوال فقهای شیعه

در عصر غیبت معصوم، دیدگاه‌ها و آراء فقیهان شیعه، در رابطه با حاکم اسلامی و اختیارات وی از همان ابتدا در لایه‌لای کتابهای امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، قضاء و شهادات، حدود، قصاص و ... به‌گونه‌ای استطرادی - و نه استقلالی - منعکس گردیده است (جوان آراسته، ۱۳۷۹، ص ۱۹۴-۱۹۵) و به این امر توجه داشته‌اند که انتخاب و گزینش کارگزاران حکومتی بر عهده فقیه جامع الشرائط بوده و احدی حق تصرف و دخالت در این امور را بدون اذن ولی فقیه ندارد و فقهاء این مطلب را به دو صورت ايجابي و سلبي به شرح زير بيان فرموده‌اند.

### ۳-۱. صورت ايجابي

اكثر فقهاء به صورت اثباتي و ايجابي با عبارات مختلف بر لزوم نصب کارگزاران نظام توسط فقيه جامع الشرائط تأكيد كرده‌اند؛ با اين فرق که گروهي از فقهاء تصريح به نصب کارگزاران نظام اسلامي به دست ولی فقيه كرده‌اند و برخى به‌طور كلی بيان فرموده‌اند که اختیارات فقيه جامع الشرائط، همان اختیارات امام معصوم علیهم السلام می‌باشد. بر مبنای اين تعميم و عموميتی که فقهاء برای اختیارات فقيه جامع الشرائط قائل شده‌اند، می‌توان نتيجه گرفت همانطور که اختیارات و مناصب پیامبر و امامان علیهم السلام تنها در فتوا و قضاء خلاصه نمی‌شد و آنها متصدی امور سیاسي و اجتماعي مردم نيز بودند، اختیارات و مناصب فقهاء هم در فتوا و قضاء خلاصه نمی‌شود، بلکه آنها در همه امور ديني و

دنیابی، نایب مناب امام علی<sup>علیه السلام</sup> هستند که اداره امور سیاسی و اجتماعی آنان و انتخاب و نصب کارگزاران نظام اسلامی از آن جمله است و ما در اینجا نخست اقوال فقهای متقدم و بعد فقهای متأخر را در این زمینه ذکر خواهیم کرد.

### اقوال فقهای متقدم

با وقوع غیت کبری، علمای شیعه به عنوان پناهگاه مردم در حوادث واقعه، بر اساس پایبندی به اصل «امامت» اعلام داشتند که تنها حکومت مشروع، حکومت معصوم و نایبان عام معصومین که همان فقهای جامع الشرائط هستند، می‌باشد و تلاش کردند نظریه ولایت و نیابت فقیه را تئوریزه کنند. بر اساس این نظریه، پیشوایی جامعه بر عهده فقهای جامع الشرائط است که از نصب و مشروعيت دینی برخوردارند و هرگز نمی‌توان امر راهبری جامعه را به سلاطین جور و اگذار کرد.

«شیخ مفید» (متوفای ۴۱۲ق) طلایه‌دار صفوی مقدم نظریه پردازان نیابت فقیه، در مطالبی که از اصول نظریه ولایت فقیه آورده است، آشکارا حکومت بر جامعه را از «سلاطین عرفی» نفی می‌کند و آن را حق فقهای جامع الشرائط می‌داند (مفید، ۱۴۱ق، ص ۶۷۵) و نکته مهمتر اینکه وی اختیارات فقیه را همان اختیارات معصوم می‌داند. «[فقیهان] آنچه بر عهده سلطان عادل است، بر عهده گیرند» (همان) و «در نبود سلطان عادل، بر فقیهان شیعه است که مตولی مسؤولیت‌های ولایی سلطان باشند» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۶۷۵). وی تنفیذ و اجرای احکام را از وظایف ولی فقیه می‌داند که به اطلاق خود، شامل همه احکام الهی است و فقیه باید تلاش کند که در سراسر جامعه و در تمام شؤون آن، اسلام حاکم باشد (مفید، بی‌تا، ص ۸۱۰). شیخ «ابوالصلاح حلبي» (متوفای ۴۴۷ق) در کتاب «الكافی فی الفقه» در فصل مستقلی با عنوان «تنفیذ الاحکام» به بررسی زوایای مختلف ولایت فقیه می‌پردازد و در ابتدای فصل می‌نویسد:

تنفیذ احکام شرعیه از وظایف اختصاصی معصومین علی<sup>علیه السلام</sup> است و زمان غیبت امام معصوم، کسانی که ائمه، آنان را برای این کار معرفی کرده‌اند، بر فقیه

بصیر شجاع عادل و ممکن از اجرای احکام، این مسأله واجب می‌شود  
(حلبی، ۱۳۶۲، ص ۴۲۲-۴۲۳).

در این عبارت، مسأله اجرای احکام شرعی که شامل تمام شؤون حکومتی و سیاسی می‌شود، بر عهده فقیه گذاشته شده است. وی معتقد است هدف از تشریع احکام، اجرای آنها در جامعه است و مسؤولیت این امر نیز بر عهده فقیه جامع الشرائط است و شخص دیگر حق ندارد متصدی اجرای این امور شود (همان، ص ۴۲۲) و مجتهادان را «النائب عن الامام فی الحكم من شيعته» می‌داند (همان، ص ۴۲۱) و شیخ «طوسی» (متوفی ۴۶۰ق) در «النهاية»، تصریح کرده که اقامه حدود فقط برای دو نفر جایز است:

۱. حاکمی که از طرف خداوند منصوب است که در این زمان، ولی فقیه می‌باشد که عهده‌دار این مقام است.

۲. کسی که از طرف سلطان منصوب، مأذون باشد (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۰۱-۳۰۰).  
«ابن براج طرابلسی» (متوفی ۴۸۱ق)، علاوه بر آنکه ولایت سلطان عادل(فقیه) را در انتساب کارگزاران نظام، امری لازم و واضح می‌داند، معتقد است: «اگر چنین سلطانی در امری و حکمی به کسی ولایت دهد، اطاعت‌ش واجب است» (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۴۶). «محمدبن ادريس» (متوفی ۵۹۸ق) در کتاب «سرائر» فصلی را به ولایت اختصاص داده و از آن به «تنفيذ الأحكام» یاد کرده و معتقد است که فلسفه ولایت، اجراء و برقراری قوانین و اوامر است و گرنه وجود قوانین، بیهوده خواهد بود (ابن ادريس، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۵۳۷). وی ضمن اینکه ولی فقیه را منصوب از سوی امام دانسته، می‌گوید: «بین حدود و سایر احکام، فرقی نیست و حاکم منصوب از سوی امام می‌تواند مانند آنچه که معصومین حکم می‌کردند، حکم کند» (همان، ج ۲، ص ۲۵).

### فقهای متاخر

دهه‌های آغازین قرن دهم را باید سال‌های تسلط بیشتر و نقطه عطف نظریه ولایت فقیه قلمداد کرد. در این سال‌ها «محقق کرکی» نظرات عمدہ‌ای بیان داشت و تمایل وی

به عملی ساختن نظریه مذکور نیز از همینجا شروع شد (جهان‌بزرگی، ۱۳۸۸، ش ۱۷، ص ۱۸۵). وی که در زمان «شاه طهماسب»، عملاً ولایت می‌کرد و از سوی شاه، به عنوان نایب امام شناخته و خطاب می‌شد، می‌نویسد:

اصحاب ما (رضوان الله عليهم) اتفاق دارند که فقیه امامی و جامع الشرائط فتوا که از آن به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می‌شود، در زمان غیبت، نایب از جانب ائمه معصوم علیهم السلام است، در جمیع مواردی که برای نیابت در آن مدخل و وجهی دارد. پس واجب است که به او مراجعه نمود... همانا فقیه موصوف به اوصاف معین، منصوب از طرف ائمه معصوم علیهم السلام بوده و در جمیع مواردی که نیابت در آن دخلی دارد، نایب آنان است ... و این استنابت به وجه کلی است (کرکی، ۱۴۰۹-۱۴۲، ص ۱۴۳).

در پایان قرن دهم، به «محقق اردبیلی» (متوفای ۹۹۳ق) می‌رسیم که به روشنی از عموم نیابت بحث کرده است. وی در باره فقیه برخوردار از همه ویژگی‌های لازم، «حاکم علی‌الاطلاق» را به کار برده است. اردبیلی بر این باور است که از نظر فقیهان، همه کارهایی را که امام علیهم السلام باید انجام دهد، فقیه می‌تواند انجام بدهد و چنین اختیاری را دارد و به طور صریح بیان فرمود: «نصب امرا و سد ثغور که از وظایف ائمه بوده و سایر مصالح عمومی در گستره اختیارات فقهاء قرار می‌گیرد» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۱). «شهید ثانی» (متوفای ۹۹۶ق) نیز ضمن نفی هرگونه ولایت در عصر غیبت که مستند به شرع نباشد، (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۷) اقتدار ویژه برای فقیهان واجد شرایط قائل شده است. او معتقد است ائمه، فقهاء را به عنوان نائبان عام خود در عصر غیبت برگزیده‌اند. او مصدق حاکم را در فقه «فقیه جامع الشرائط» می‌داند (همان، ص ۱۶۲) و فقط حکم او را در عصر غیبت نافذ می‌داند. همچنین او معتقد است که اذن فقیه در تمام مواردی که به مصالح عمومی مربوط می‌شود، ضروری است (همان، ص ۲۸۶). «محقق نراقی» (متوفای ۱۲۴۵ق) که یک بخش از کتاب معروف خود را به بیان مباحث ولایت فقیه اختصاص داد، معتقد بود تعیین و انتصاب مدیران و متولیان سیاسی و اجتماعی جامعه، امری کاملاً دینی و از وظایف فقیه

جامع الشرائط می‌باشد (نراقی، ۱۴۰۸ق، ص ۵۳۶). وی برای اثبات مدعای خود به اجماع اصحاب و اخبار و روایات استناد کرد. ایشان ولایت فقیه را به عنوان یک اصل فقهی، مطرح و آن را از امور حسیبه، به زعامت سیاسی تحويل کرد. اهمیت اندیشه نراقی در این است که ضرورت حکومت در نظر وی یک ضرورت عقلی است و ربطی به اندیشه کلامی و نیابت از امامان شیعه ندارد (فیرحی، ۱۳۸۱، ش ۱، ص ۷۳). «شیخ محمدحسن نجفی» (متوفای ۱۲۵۸) اختیارات فقیه را همچون اختیارات امام وسیع می‌داند و چنین توضیح می‌دهد:

قول امام که می‌فرماید «فانهم حجتی عليکم و انا حجة الله» به روشنی بر اختیارات گسترده فقیه دلالت می‌کند که یکی از آنها اقامه حدود است. برپاداشتن حدود و اجرای آن در روزگار غیبت واجب است؛ زیرا نیابت از امام معصوم در بسیاری از موارد برای فقیه جامع الشرائط ثابت می‌باشد و فقیه، همان جایگاه را در امور اجتماعی و سیاسی دارد که امام معصوم دارد. از این جهت تفاوتی بین امام و فقیه نیست (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۴۲۱-۴۲۲).

وی معتقد است: «خداؤند، اطاعت از فقیه را به عنوان اولی الامر بر ما واجب کرده است» (همان). سید عبدالحسین لاری (متوفای ۱۳۴۲ق) در کتاب «قانون در اتحاد دولت و ملت» می‌نویسد:

ولایت کلیه «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» حق «حاکم شرع» و «ولی فقیه» است و وی بر همه اقتشار جامعه از فرمانروایان و کارگزاران حکومت و دولت گرفته تا خزانه‌داران و مردم، در تمام امور حسنه و اجراء حدود شرعی و ترجیح و تعیین احکام کلی و مصالح نوعی؛ اعم از عزل و نصب و تعزیر و حدود و تبدیل و تأليف قلوب یا تبلیغ احکام یا اتمام حجت رسول و امام، «ولایت» دارد و «حاکمیت» او محرز و نافذ و جاری است (لاری، ۱۳۲۶، ص ۴).

محقق نائینی (متوفای ۱۳۵۵ق) حفظ نظام اسلامی و اداره جامعه را از وظایف فقیه جامع الشرائط می‌دانست و در صورت تعذر و عدم امکان، نظریه سلطنت

مشروعه را مطرح کرد که البته آن هم با اذن مجتهد جامع الشرائط مشروعیت پیدا می‌کند. وی در این باره می‌فرماید: «عدم لزوم تصدی شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحت و مشروعیت آن و این مطلب از فرط وضوح و کمال بداهت، مستغنى از بیان و حتی عوام شیعه هم مبتنی بر آن است» (نائینی، ۱۳۶۱، ص ۷۹). «محمد رضا مظفر» (متوفای ۱۳۸۱ق) بر این باور بود که مجتهد جامع شرایط، نایب امام در زمان غیبت و حاکم و رئیس مطلق است. «مجتهد جامع الشرائط فقط در فتواددن مرجع نیست، بلکه در همه آنچه که عموم مردم به آن نیاز دارند؛ از حکومت و قضاؤت و غیره ولایت دارد و برای غیر او تصدی اینها جایز نیست، مگر با اذن و اجازه مجتهد» (مظفر، ۱۳۸۰، ص ۳۴-۳۵).

### فقهای معاصر

«محمد مؤمن» در کتاب «الولاية الالهیة»، فصل نهم را تحت این عنوان قرار داده است: «فی انَّ بِيدهِ الولیِّ الفقیهِ نصبِ مسؤولیِّ الدُّولَةِ» (مؤمن، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۵۴۹)؛ نصب مسؤولان دولتی در اختیار ولی فقیه است. «ولی فقیه منشأً مشروعیت نظام است و همهٔ نهادهای حکومت از جمله قوای سه‌گانه و قانون اساسی و قوانین عادی با تفیذ وی مشروع می‌شود» (مؤمن، ۱۴۱۵ق، ص ۱۱-۱۲). «از اختیارات ولی فقیه است، نصب مسؤولان دولتی، بلکه نصب هر کسی که کاری از دولت اسلامی به او واگذار می‌شود (مؤمن، ۱۴۲۸ق، ص ۵۴۹). امام خمینی ره مشروع بودن تمامی ارکان نظام اسلامی از جمله رئیس جمهور را منوط به امر فقیه می‌داند:

اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است...  
 اگر با امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است.  
 وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است. اطاعت او اطاعت طاغوت است...  
 طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالیٰ یک کسی نصب بشود (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۲۲۱).

ایشان در تفیذ احکام رؤسای جمهور می‌فرمایند: «به حسب آنکه مشروعیت آن

باید به نصب فقیه جامع الشرائط باشد، اینجانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت «منتصوب» نمودم» (همان، ج ۱۲، ص ۱۳۹). مقام معظم رهبری نیز ولایت فقیه را سررشنده‌دار امور جامعه دانسته و معتقدند: «جامعه اسلامی، تمام دستگاه‌ها؛ چه دستگاه‌های قانونگذار، چه دستگاه‌های اجراءکننده؛ اعم از اجرائیه و قضائیه، مشروعیت‌شان به‌خاطر ارتباط و اتصال به ولایت فقیه است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۶) و در جای دیگر می‌فرمایند: «در رأس نیروهای اجرایی کشور، رئیس جمهور قرار دارد که به‌وسیله امام، رأی مردم نسبت به او تنفیذ می‌شود؛ یعنی در حقیقت، از سوی امام منصوب می‌شود» (خامنه‌ای، ۱۳۶۷). پس «اجrai همه احکام اسلامی که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع الشرائط است که یا خود او مباشرتاً آنها را انجام می‌دهد و یا با تسبیب، به افراد صلاحیت‌دار تفویض می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۱) و «اگر کسی بخواهد در شؤون حکومت و ولایت تصرف کند، باید ماذون از سوی ولی فقیه باشد و عمل وی مورد تنفیذ رهبری حکومت اسلامی قرار گیرد» (مظاہری، ۱۳۷۸، ص ۶۹).

### ۱-۳-۲. سلیمانی

در مقابل مفهوم «امام عادل» در فرهنگ شیعی با مفهوم «امام جور» یا «سلطان جور» و امثال آن برخورده‌اند که مقصود، حاکمی است که حکومت او به خداوند متعال متهی نمی‌شود و از سوی شرع ا مضاء نشده است (هادوی تهرانی، ۱۳۸۱، ص ۷۴).

از سده چهارم به بعد که شیعه حیاتش را بدون حضور امام آغاز کرد، علی‌رغم اصرار قاطع فقهاء بر اصل حق انحصاری و الهی حاکمیت معصوم از سوی خداوند در زمان حضور معصوم، معتقد بودند در زمان غیبت فقهاء جامع الشرائط برای حاکمیت جامعه اسلامی از طرف معصومین علیهم السلام منصوب شده‌اند. فقیهان این دوره، حکومت‌های دوره خود را نمونه حکومت ستم و جور می‌دانستند و برای آنها هیچ ولایت شرعی باور نداشتند، لکن از آنجا که دغدغه و هدف اصلی فقیهان در این دوره چگونگی نگهداری شیعه و پاسداری از مرزهای عقیدتی و فکری بود، لذا «شيخ مفید» که از

بر جسته ترین متکلمان و فقیهان شیعه می باشد، همراهی با حکومت ظالم را به شرط اجرای احکام خداوند که موجب اطاعت خداوند شود، جایز می شمارد. شاگرد او «سید مرتضی» همکاری با سلطان جائز را برای مصلحت و نفع مسلمانان جایز می شمارد و در رساله کوتاه، اما مهم «فی العمل مع السلطان» کارکردن برای سلطان ظالم را با شرایطی از جمله امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حق و دفع باطل، جایز و گاه واجب می شمارد. توجیه و دلیل فقهاء برای چنین کاری این است که «در ظاهر از طرف سلطان جائز منصوب شده است، اما در باطن و حقیقت، از جانب صاحب الامر و با اجازه و تجویز او امیر می باشند، نه از طرف ظالم سلطه‌گر گمراه که نافرمان است» (مفید، ۱۴۰، ص ۸۱۲).

سید مرتضی در دوران حکومت «عباسیان» نقابت طلب، امیری حجاج و ولایت مظالم و... را می پذیرد و برادرش «شریف رضی» نیز همان مناصب را در دوران خلافت «ال قادر بالله» عهده‌دار بود. فقیهان بعد از شیخ مفید و سید مرتضی در چگونگی برخورد با دولتهای ستم‌پیشه، دیدگاه‌هایی نزدیک به دیدگاه آن دو دارند. شیخ طوسی، ابن ادریس و... پذیرش ولایت از سوی حکمرانان ظالم را برای اقامه حق و ازین‌بردن باطل و انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و... جایز می دانند. شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ق) می فرماید: «هر کس از طرف سلطان ظالم منصوب به حکومت شود باید معتقد باشد که از طرف سلطان حق منصوب شده و باید بر اساس قوانین شریعت اقامه حدود کند» (طوسی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۷).

از این دست عبارات در کلام فقهاء بسیار است که بر حرمت گرفتن مسؤولیت از سلطان ظالم و جائز حکم کرده‌اند و در یک صورت گفته‌اند جایز است و آن در صورتی است که شخص معتقد باشد این مسؤولیت در ظاهر از طرف سلطان ظالم است، اما در باطن و حقیقت، از طرف امام عادل می باشد. حال وقی فقهاء در گرفتن مسؤولیت از سلطان جائز بالاتفاق چنین حکمی کرده‌اند و نصب کارگزاران نظام را از اختیارات حاکم عادل دانسته‌اند، به طریق اولی در زمان حاکمیت فقیه جامع الشرائط نصب کارگزاران نظام اسلامی باید به دست ولی فقیه باشد؛ چراکه

«ائمه معصومین، تصرف در اینگونه ولايت را به مجتهدان اجازه داده‌اند» (علم الهدی، ۱۹۸۸م، ص ۱۴۸). لذا «هرگاه فقيه منصوب عام که مأذون از طرف امام معصوم علیه السلام است، سلطان یا حاکم بر جامعه اسلامی نصب نماید، از مصاديق حکام جور نخواهد بود. اگر فقيه، فردی را به عنوان پادشاه یا حاکم مسلمانان قرار دهد، از حکام جور نخواهد بود (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۲، ص ۱۵۶).

#### ۴-۱. بررسی سیره و عملکرد فقهاء در دوره غیبت معصوم علیه السلام

با قدرت یافتن صفویان در ایران، دو میں دوره از روند تحول اندیشه سیاسی تشیع در عصر غیبت آغاز شد. استقرار دولت شیعی صفوی، مجالی را برای فقیهان شیعه در جهت بالندگی اجتماعی و سیاسی فراهم آورد تا مقوله ولايت فقيه جامع الشرائط به صورت مشخص‌تری از دوره‌های پیشین مورد توجه قرار گیرد. لذا جایگاه سیاسی - اجتماعی فقهاء در دوران صفویه، بر اساس همان ولايت فقهاء به معنای نیابت عام از امام زمان (عج) بود. از این‌رو، در ابتدای شکل‌گیری دولت صفوی، برای مشروعیت پذیرش مناصب حکومتی توسط علماء، به همان بیان علمای شیعه؛ مثل شیخ مفید، سید مرتضی، ابوالصلاح حلبي و ... در دوره‌های قبل استدلال می‌شد که پذیرفتن امارت و منصب حکومتی در ظاهر از سلطان است، ولی در واقع پذیرفتن ولايت از طرف امام زمان (عج) و بر اساس نیابت از ایشان است (ابوطالبی، ۱۳۹۲، ش ۶۸، ص ۸).

به نقل یکی از مورخین، «نکته اصلی در این مسأله، جدای از آنکه از نظر فقهی مشروعیت پذیرش ولايت حل شده است، بیطدادن آن به مشروعیت ولايتی و امامتی است» (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۱۷). لذا نوع استدلال فقهی علمای شیعه برای به دست گرفتن مناصب حکومتی، بر اساس نیابت از امام و ولايتی است که آنها به اذن امام دارند، حتی در دوره «شاه‌طهماسب»، مبنای و معیار مشارکت و حضور علماء در دولت، بحث همکاری با سلطان عادل یا جائز و اعطای ظاهري منصب و امارت توسط سلطان نبود، بلکه معیار این بود که حکومت، متعلق به فقيه بوده و

فقیه جامع الشرائط یا به تعبیر آن روز، مجتهد الزمانی در عصر غیبت، تمام اختیارات امام معصوم را دارد (جعفریان، ۱۳۸۷، ص ۳۷۶-۳۷۵). پس از مرگ «شاه اسماعیل» اول، مرحوم «محقق کرکی» به عنوان نایب امام علیہ السلام در همه شؤون اقتصادی، سیاسی و دینی دولت شیعی جدید، صاحب اختیار مطلق شد. شیخ «علی بن الحسین الکرکی» (متوفی ۹۴۰ق)، معروف به «محقق ثانی» که در ادامه مهاجرت علمای شیعی «جلب عامل» و «بحرين» به «ایران» و «بین النهرين»، در سال ۹۰۹ هجری از کرک نوح در جبل عامل به عراق آمد (میرمنشی قمی، ۱۳۵۹، ص ۳۳۹)، از سوی مردم و دستگاه حاکمه صفوی مورد احترام و تحلیل فراوان قرار گرفت و مقام اجتماعی بس رفیعی یافت (فرهانی منفرد، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰-۱۰۷). وی علاوه بر اینکه در قول، معتقد به ولایت فقیه بود و فصل مستقلی در این باب آورده، در عمل نیز با حضور خود در دربار صفویه و مشارکت با آنان، دعوت حاکمان صفویه از عالمان شیعه برای همکاری را پذیرفته و این ولایت را اعمال و تنفیذ نموده است. در اینجا به نمونه‌هایی از اقدامات عملی وی در اعمال ولایت فقیه اشاره می‌نماییم: الف) دستورالعمل به فرمانداران برای اخذ خراج؛ ب) دستورالعمل درباره چگونگی برخورد عمال حکومت با مردم و رسیدگی به امور آنان؛ ج) تنظیم و ابلاغ آن به حاکمان شهرها؛ د) فرمان اخراج علمای سوء عame از سرزمین‌های اسلامی؛ ه) تعیین امام جمعه و جماعت در شهرها و روستاهای.

جالب اینجاست که پادشاه صفوی هم طی فرمانی به عمال و فرمانداران خود امثال اوامر شیخ را لازم دانسته و تصریح کرده است که فرمان اصلی، همانا اوامر و نواهی شیخ است و شیخ «اصل» و او «فرع» است. «تو شایسته‌تر از من به سلطنتی؛ زیرا تو نایب امام هستی و من از کارگزارانت بوده و به اوامر و نواهی تو عمل می‌کنم» (جعفریشهفرد، ۱۳۸۰، ص ۱۷۶) و لذا فرمانی بدین صورت صادر می‌کند:

سادات عظام و اکابر و اشراف و امرا و سایر ارکان دولت، کرکی را مقتدا و پیشوای خود دانسته و در جمیع امور از او اطاعت کنید و آنچه امر نماید، مأمور و آنچه نهی نماید، منهی بوده. هر کس را از متصدیان امور شرعیه و

عساکره منصوره را عزل نماید عزل و هر که را نصب نماید منصب دانسته، در عزل و نصب مذکورین به سند دیگری محتاج ندانند (لکزایی، ۱۳۸۶، ص ۲۶۲).

«محقق بحرانی» در این زمینه می‌نویسد:

محقق کرکی از علماء دولت شاه طهماسب صفوی بوده است و شاه، امور مملکت را به دست او سپرده بود و به فرمانداران شهرها دستور داده بود که اوامر او را امتحال کنند و اصل پادشاهی را برای او می‌دانسته؛ چون او را نایب امام زمان می‌دانست و شیخ هم برای اخذ خراج و نحوه برخورد کارگزاران با امور مردم، دستورالعمل‌هایی صادر می‌کرده است (بحرانی، بی‌تا، ص ۱۵۲).

چنانچه از کلمات محقق بحرانی استفاده می‌شود، شاه طهماسب صفوی، اعتبار و مشروعیت حکومت خود را به اذن و اجازه فقیه جامع الشرائط - که در آن زمان، محقق کرکی بوده است - می‌داند و معتقد است که او نایب امام زمان(عج) می‌باشد.

و در فرمانی دیگر شاه طهماسب می‌نویسد:

چون از مؤذای حقیقت انتمام کلام امام صادق علیه السلام: «أَنظُرُوا إِلَيْيَا مَنْ كَانَ مُنْكَمِ  
يروى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا...»، لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظ شرع سید المرسلین‌اند، با شرك در یک درجه است. پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین، وارث علوم سید المرسلین نایب الانماء المعصومین کند و در مقام متابعت نباشد، بی‌شایبه ملعون در این آستان ملک آشتیان مطرود است، به سیاست عظیم و تأدیبات بلیغه مؤاخذه خواهد شد (لکزایی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۹).

از متن نامه به خوبی پیداست که شاه طهماسب، محقق کرکی را منصب از طرف امام علیه السلام می‌داند و مخالفت مجتهد را در حد شرك تلقی می‌کند و برای لزوم اطاعت از محقق کرکی، به حدیث امام صادق علیه السلام استناد کرده است. این فرمان از جانب شاه به نظریه «ولایت فقیه» تصریح دارد.

بعدها شاه اسماعیل دوم نیز هنگام رسیدن به سلطنت به فرزند محقق کرکی گفت:  
 این سلطنت، حقیقتاً تعلق به حضرت امام صاحب الزمان دارد و شما نایب مناب  
 آن حضرت و از جانب او مأذونید به رواج احکام اسلام و شریعت، قالیچه  
 مرا شما بیندازید، مرا شما بر این مستند بنشانید تا من به رأی و اراده شما بر  
 سریر حکومت و فرماندهی نشسته باشم (جعفریان، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲).

لذا میرزا «محمد مهدی کشمیری» می‌نویسد:

در طریقه حقه امامیه این است که صاحب مُلک، امام زمان را می‌دانند و کسی  
 را نمی‌رسد که در ملک امام، بی‌اذن یا اذن نایب او دخل و تصرف نماید. پس  
 در این وقت که امام زمان؛ یعنی حضرت قائم آل محمد - صلوات الله علیه و  
 علیهم - غایب است، مجتهد جامع الشرائط عادل، هر که باشد، نایب آن  
 حضرت است تا در میان مسلمین حافظ حدود الهی باشد؛ چون ملکداری و  
 سپه‌آرایی، از فضلاء و مجتهدان صورت نمی‌گیرد. لذا هر پادشاهی را مجتهد  
 اعظم آن زمان، نایب خود کرد، کمر او را بسته، تاج بر سرش گذاشته بر  
 سریر سلطنت می‌نشانید و آن پادشاه، خود را نایب او تصور می‌کرد تا  
 تصرف او در ملک و حکومتش بر خلق به نیابت امام بوده، صورت شرعی  
 داشته باشد. لهذا «شاه سلیمان صفوی» مغفور را «آفاحسین خوانساری» مبرور  
 به نیابت از خود بر سریر سلطنت اجلas فرمود و لهذا از او خاقان ممالک  
 نقاب؛ یعنی «سلطان حسین صفوی» را مولانا «محمد باقر مجلسی» و همچنین  
 سلاطین سلف را مجتهد آن سلف (جعفریان، ۱۳۷۰، ص ۵۶۵).

جالب آن است که مسافران خارجی آن دوره به ایران نیز بر این اعتقاد توده مردم و  
 خواص، پی برده و آن را در سفرنامه‌های خویش منعکس ساخته‌اند؛ مثلاً «کمپر» که در  
 عصر شاه سلیمان صفوی، از آلمان به ایران آمده بود، در سفرنامه‌اش راجع به نقش علماء  
 در دولت، چنین می‌نویسد:

شگفت آنکه متلهین و عاملین به کتاب نیز در اعتقاد به مجتهد، با مردم ساده  
 شربیکند و می‌پندازند که خداوند پیشوایی روحانی مردم و قیادت مسلمین،

در عهده مجتهد گذاشته شده است؛ در حالی که فرمانروا تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد (همان، ص ۴۳).

شیخ «جعفر کاشف الغطاء» از علمای پر آوازه عهد قجر با وجود آن که «فتحعلی شاه» را دارای شمشیری کشته و نیزه‌ای فرورونده در دل کافران و پیشگام علماء می‌داند و «رأی صائب» و «فکری ثاقب» را به وی نسبت می‌دهد (همان، ص ۷۵)، اما هرگز حکومت وی را یک حکومت اسلامی اصیل نمی‌دانست و اجازه نمی‌داد که شاه بی‌هیچگونه تأیید و اجازه‌ای از سوی علماء، حکومت خود را مشروع بخواند، بدین‌سان، گرچه نهاد سلطنت به خودی خود اعتراض ناپذیر بر جای می‌ماند، اما قلمرو اعمال قدرت پادشاه باید در حدودی بماند که فقیهان، آن را تعیین کرده‌اند؛ حدودی که به هر حال، محکوم به نظارت پیوسته فقیهان است. او معتقد بود:

كسب اجازه و اذن از مجتهدان به احتیاط و نیز رضای خداوند دو جهان نزدیکتر است و نزدیکتر است به تواضع و خضوع برای پروردگار جهانیان، از بزرگان زمانه، سلطان بن سلطان، خاقان بن خاقان که در پناه خداوند منان است، فتحعلی شاه که سایه او را خداوند به سر مردم مستدام دارد، در آنچه مربوط به امور لشگر و مبارزه با اهل کفر و طغیان و در... مجاز و مأذون است (کاشف الغطاء، ۱۲۷۱ق، ص ۳-۲).

جناب کاشف الغطاء، پس از بیان اینکه «جهاد دفاعی» در عصر غیبت از شئون و اختیارات فقهاء می‌باشد، طی فرمانی فتحعلی شاه را برای سازماندهی نیروی نظامی و اخذ مالیات و زکات به منظور مقابله با دشمنان اسلام، منصوب می‌نماید:

فقد أذنت أن كنت من أهل الاجتهاد و من القابلين للنيابة عن سادات الزمان السلطان بن سلطان ... ففتحعلی شاه ... في أخذ ما يتوقف عليه تدبیر العساكر و الجنود و رد اهل الكفر و الطغیان و الجحود من خراج ارض مفتوحة بغلبة الاسلام و ما يجري مجريها كما سیجي و زکواه... (همان، ص ۳۹۴)؛ اگر بنده به عنوان مجتهد و نایب امام زمان(عج) پذیرفته می‌شوم، به سلطان بن سلطان، فتحعلی شاه اجازه می‌دهم به جهت اداره لشگرها و سربازان و مقابله با طاغیان از

خروج و زمین‌هایی که با غلبه اسلام فتح شده‌اند و زکات طلا و نقره و گندم و... استفاده کنند.

تعابیر علماء، به‌گونه‌ای است که در امر حکومت و سیاست، خود را برتر از شاه می‌دانند و شاه باید مطیع آنها و شریعت باشد. مرحوم کاشف‌الغطاء در بخش دیگری از اعلامیه خود، در علت اجازه به فتحعلی شاه برای جهاد می‌نویسد:

به درستی سیاست جهاد و دفع اهل کفر و عناد، به فراهم‌آوردن لشگر و سپاه، مخصوص است به بزرگان از پیغمبران و ائمه امناء و کس که قائم مقام ایشان است از علماء. به تحقیق، دستور دادیم پس از حصول موافع برای ظهور ما و امکان نیافتن قیام ما و قیام علماء به این امور، برای پادشاه این زمان و یگانه این دوران بندۀ ما که معترف است به بندگی ما و سالک است در دفع دشمنان ما به طریقه شریعت ... از فراهم‌کردن لشگر و سپاه برای شکستن شوکت اهل سرکش و انکار... (فراهانی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴).

پس همانطور که پیداست، جناب کاشف‌الغطاء طبق مبانی دینی معتقد بود که پادشاه برای مشروعيت حکومتش باید از فقیه جامع الشرائط اذن بگیرد و در صحنه عمل هم به این اعتقاد، جامه عمل پوشانده و برای مشروع‌بودن کارهای فتحعلی شاه، در بخشی از حکومت اذن می‌دهد و با اینکه فتحعلی شاه را بندۀ و مطیع خود می‌خواند، اما اعتراضی از فتحعلی شاه در این رابطه نمی‌بینیم. لذا پادشاهان نیز به طور مستقیم و غیر مستقیم اذعان دارند که این ولایت عامه فقهاء از طرف امام زمان(عج) را قبول دارند.

«ملااحمد نراقی» فرزند جناب «ملامهدی نراقی» از علمایی است که پس از کاشف‌الغطاء توجه شاه به عنوان یکی از مراجع بزرگ شیعه که از طرف امام زمان(عج) ولایت دارد، جلب می‌شود و وی نیز برای رعایت مصالح مملکت ایران به عنوان تنها کشور شیعه و کشوری که در دامنه جنگ پرفشار ایران و روس قرار داشت، به این التفات پاسخ مثبت می‌دهد و کتاب «وسیلة النجاة» را برای بیان حدود شرعی سلطان و اینکه عملاً آن را به کار گیرد و از آن پیروی کند تدوین می‌نماید و

به او اهدا می‌کند (ابوطالبی، ص ۱۳۹۱ش، ص ۱۳۹۱) و در جریان جنگ روس، مرحوم نراقی اعلان جهاد دفاعی بر ضد روس می‌کند و خودش نیز همراه گروهی از مؤمنان و مجاهدان در جبهه‌های جنگ حاضر می‌شود (همان). علاوه بر این، ایشان از جمله فقیهان مجدد مبتکری است که به طور منقطع به موضوع ولایت فقیه می‌پردازد و در ضمن بحث ولایت فقیه می‌نویسد:

فقیه عادل در دو چیز حق ولایت دارد: یک) در همه اموری که پیامبر و ائمه در آنها صاحب اختیار و ولایت داشته‌اند. دو) در همه اموری که با دین و دنیا مردم ارتباط دارد و باید صورت پذیرد و یکی از چیزهایی که مردم به آن نیاز دارند، رسیدگی به کارهای اجرایی مردم است و این جزء با تعیین مدیران و متولیان مقدور نیست و این وظیفه حاکم اسلامی است که به نصب کارگزاران پردازد (نراقی، ۱۴۰۸ق، ص ۵۳۶).

وی صرفاً به بیان نظری ولایت فقیه اكتفاء نکرد، بلکه با تشکیل محکمه شرع در کاشان، به اعمال ولایت مبادرت ورزید.

## ۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

یکی از پایه‌های اعتقادی نظام جمهوری اسلامی، «امامت و تداوم رهبری از طریق اجتهد مستمر» است که در بند پنجم از اصل دوم قانون اساسی به صورت برگردان قانونی از مبانی اعتقادی اسلام، بدین صورت متجلی شده است:

جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام؛ یعنی هرگاه حاکمیت و ولایت در این نظام دست غیر فقیه باشد، بی‌شک نظام، بر پایه اصل امامت و تداوم آن از طریق اجتهد مستمر نبوده و از مشروعیت الهی برخوردار نخواهد بود.... رهبری الهی و امامت امت ایجاد می‌کند که ولی امر و حاکم اسلامی، نظارت عالیه بر قوای سه‌گانه را که حاکمیت ملت را اعمال می‌کنند، بر عهده گیرد و آنچه در قانون اساسی هم آمده به اندازه‌ای است که «ولایت فقیه» را

حاکم بر سه قوه مقتنه و مجریه و قضائیه قرار داده است؛ زیرا برای تحقق مشروعيت قوای سه‌گانه، ناگزیر باید اختیارات فقیه در تمامی ارکان حکومت به گونه‌ای اعمال شود و نهاد رهبری، از فراز قوای سه‌گانه، این اختیارات را اعمال می‌کند (شفیعی‌فر، ۱۳۷۸، ش. ۱۳، ص. ۶۸-۶۷).

در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، کلیه امور، زیر نظر ولايت مطلقه امر و امامت امت اداره می‌شود و ریاست کشور با ولی فقیه است و مقام رهبری به لحاظ امامت و هدایت نظام، دارای وظایف و اختیاراتی است که مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از قوه مقتنه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولايت مطلقه امر و امامت امت، طبق اصول آينده اين قانون، اعمال می‌گردند» (قانون اساسی ج.ا.ا.ا، اصل ۵۷). اين اصل، قوای سه‌گانه را عملاً پايان‌تر و به عنوان زيرمجموعه ولايت فقيه قرار داده است؛ به طوری که مقام رهبری را به لحاظ امامت و هدایت نظام، بسي برتر و بالاتر از قوای سه‌گانه قرار داده است که بر آنها ولايت داشته و آنها در زير نظر وي اعمال حاكميت می‌کنند (شفیعی‌فر، ۱۳۷۸، ش. ۱۳، ص. ۷۰).

بنابراین، برای تحقق ولايت امر و به منظور حضور و نظارت فعال رهبری بر کلیه ارکان نظام، اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران را زير نظر ولايت مطلقه امر و امامت امت قرار داده است. در اين اصل، ولايت به قيد اطلاق متصرف شده که تأكيدی است بر آن چيزی که امام امت تحت عنوان ولايت مطلقه فقيه در طول سال‌ها در تبیین آن کوشید.

به طور کلي باید گفت رهبری نسبت به هر چه مصلحت جامعه اسلامي اقتضاء کند که خود او مستقیماً وارد عمل شود، مسؤوليت و اختیار دارد، اما در عین حال، به عنوان رئيس دولت - کشور، اختیارات و وظایفی هم به‌طور مشخص و مصرح و از پيش تعين شده دارد که اصل يکصد و دهم قانون اساسی، حداقل به يازده مورد از مصاديق اين اختیارات اشاره نموده است. در واقع از آنجا که قانون اساسی، ولايت مطلقه فقيه را پذيرفته و در چهارچوب مقررات اسلامي، اختیارات مطلق برای ايشان قائل شده،

نمی‌توان پذیرفت که اختیاراتش منحصر به مواردی باشد که در این اصل ذکر شده است، بلکه آنچه در این اصل آمده نمونه‌هایی از اختیارات ولی فقیه است (کواکیان، ۱۳۷۰، ص ۱۲۵-۱۲۶) و مسلمًا بیان این موارد از باب حصر نیست، بلکه از باب انحصار است؛ یعنی این وظایف، فقط در صلاحیت رهبر است و شخص دیگری نمی‌تواند این کارها را انجام دهد (ملک‌افضلی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۳).

قانونگذار با حاکم قراردادن اصول پنجم و پنجاه و هفتم قانون اساسی بر اصل یکصد و دهم از احصای همه موارد اختیارات رهبری پرهیز نموده است. در واقع در تفسیر قانون اساسی، در مورد حدود اختیارات ولایت فقیه نمی‌توان به گونه‌ای از اصل یکصد و دهم تفسیر کرد که اصل پنجاه و هفتم لغو و بیهوده به حساب آید.

بنابراین، گستره ولایت در قانون اساسی، فراتر از وظایف و اختیاراتی است که در آن احصاء شده است.

اینکه در این قانون اساسی یک مطلبی – ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای این که خوب دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند – اینکه در قانون اساسی هست، این بعض شؤون ولایت فقیه هست، نه همه شؤون ولایت فقیه (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۱، ص ۲۶۴).

اما در عین حال، وظایف و اختیاراتی را در رابطه با مجموعه نظام جمهوری اسلامی و قوای سه‌گانه و نهادهای قانونی مندرج در قانون اساسی بر عهده دارد که اصول یکصد و دهم، یکصد و دوازدهم، یکصد و سی‌ام، یکصد و سی و یکم، یکصد و هفتاد و ششم و یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی بیانگر آنهاست.

در بند ۹، اصل یکصد و دهم، یکی از وظایف و اختیارات ولی فقیه را «امضاء حکم ریاست جمهوری، پس از انتخاب مردم» می‌داند. این امضاء در راستای همان ولایتی است که در اصول پنجم و پنجاه و هفتم قانون اساسی برای ولی فقیه قائل شده و مقرر داشته بود که قوای سه‌گانه، زیر نظر ولایت مطلقه فقیه، اعمال می‌شوند که این ولایت در قوه قضائیه، با نصب رئیس قوه قضائیه، مطابق اصل ۱۵۷ «به

منظور انجام مسؤولیت‌های قوه قضائیه در کلیه امور قضایی و اداری و اجرایی مقام رهبری، یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدیر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می‌نماید که عالیترین مقام قوه قضائیه است»، انجام می‌شود و اعمال ولایت ولی فقیه در قوه مقننه، با نصب فقهای شورای نگهبان، مطابق اصل ۹۱ قانون اساسی، «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی، از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود. ۱. شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز؛ انتخاب این عده با مقام رهبری است. ۲. شش نفر حقوقدان، در رشته‌های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند»، انجام می‌شود و اعمال ولایت ولی فقیه در قوه مجریه با امضای حکم رئیس قوه اجرایی، مطابق اصل ۱۱۰ قانون اساسی «امضای حکم ریاست جمهوری، پس از انتخاب مردم» صورت می‌گیرد که از مفهوم امضای «حکم ریاست جمهوری» به کلمه «تنفیذ» یاد می‌شود و ماده ۱ قانون انتخابات ریاست جمهوری به آن تأکید دارد: «دوره ریاست جمهوری ایران چهار سال است و از آن تاریخ تنفیذ اعتبارنامه مقام معظم رهبری آغاز می‌گردد» (قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۴).

### نتیجه‌گیری

با تبع در سیره مucchomین علیهم السلام و همچنین آراء و نظرات فقهاء در طول تاریخ و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دست می‌آید که:

۱. در دین میین اسلام، حکومت و تصرف در شؤون مختلف مردم، بالذات از آن خدا و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد و تعیین کارگزاران نظام که تصرف در شؤون مختلف مردم است نیز بر عهده امامان معصوم می‌باشد.
۲. در زمان غیبت معصوم، ولی فقیه به نیابت از امام معصوم، اداره جامعه اسلامی را

بر عهده داشته و تنها کسی است که اجازه تصرف در ارکان مختلف جامعه و مردم را بر عهده دارد.

۳. تعین و انتصاب کارگزاران نظام اسلامی که کارشان تصرف در ارکان مختلف نظام و جامعه و مردم است، بر عهده ولی فقیه بوده و احدی حق دخالت و تصرف در جامعه اسلامی را بدون اذن ولایت فقیه ندارد.

۴. اگر کسی بدون اذن و اجازه از سوی ولی فقیه در امور نظام و مردم دخالت و تصرفی بکند، طاغوتی خواهد بود و حق حکمرانی نداشته و در صورت اقدام هم، همه اقدامات وی محروم و نامشروع خواهد بود.

۵. طبق اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کلیه امور، زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اداره می شود و در جمهوری اسلامی، ریاست کشور با ولی فقیه است و مقام رهبری به لحاظ امامت و هدایت نظام، دارای وظایف و اختیاراتی است که از جمله آنها تعین و انتصاب و تنفیذ حکم کارگزاران نظام می باشد.

## منابع و مأخذ

### ۱. نهج البلاغه.

۲. ابن ادریس، محمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوى*، ج ۲، تهران: نشر استقلال، ج ۴، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن براج، عبدالعزیز، *المهذب فی الفقه*، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴. ابن هشام، عبدالملک، *السیرة النبویة*، ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۱.
۵. ابوطالبی، مهدی، «سیر تکاملی اعمال ولایت فقهاء در تاریخ معاصر ایران»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، ش ۶۸، تابستان ۱۳۹۲.
۶. ابوطالبی، محمد، *ولایت فقیه*، قم: مؤسسه ولاء متظر، ج ۲، ۱۳۹۱.
۷. اردبیلی، احمدبن محمد، *مجمع الفائدۃ و البرهان*، ج ۱۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۸. امام خمینی، سیدروح الله، *صحیفہ نور*، ج ۱۰، ۱۱، ۱۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
۹. بحرانی، یوسف، *لولو البحرين*، تحقیق: سیدمحمدصادق بحرالعلوم، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، بی تا.

۱۰. تبریزی، محمدحسین، کشف المراد من المشروطة و الاستبداد، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، رسائل مشروطیت، تهران: کویر، ۱۳۷۴.
۱۱. ترکمان، محمد، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات ... و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری، ج ۱، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲.
۱۲. جعفری پیشه‌فرد، مصطفی، پیشینه نظریه ولایت فقیه، قم: دیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۰.
۱۳. جعفریان، رسول، تاریخ تحول دولت و خلافت، ج ۳، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۷.
۱۴. ———، دین و سیاست در دوره صفوی، قم: انصاریان، ۱۳۷۰.
۱۵. ———، صفویه از ظهور تا زوال، تهران: کانون اندیشه جوان، ج ۶، ۱۳۸۷.
۱۶. ———، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
۱۷. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت. قم: مرکز نشر اسراء، ج ۱۴، ۱۳۹۱.
۱۸. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۹.
۱۹. جهانبزرگی، احمد، «پیشینه تاریخی ولایت فقیه»، مجله اندیشه حوزه، ش ۱۷، ۱۳۸۸.
۲۰. حلی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین طیله، ۱۳۶۲.
۲۱. خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات در جمع مسؤولان استان خراسان، ۱۳۶۷/۰۴/۲۸.
۲۲. ———، سایت مقام معظم رهبری، نماز جمعه تهران: ۱۳۶۶/۱۱/۲.
۲۳. شفیعی فر، محمد، «جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۱۳، پاییز ۱۳۷۸.
۲۴. شوشتاری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجمعیة المدرسین، ۱۳۷۹.
۲۵. شهید ثانی، زین العابدین علی، روض الجنان فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲، ۴ و ۶، بیروت: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۲۶. ———، مسالک الافهام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: مؤسسة معارف الاسلامية، ۱۴۱۳ق.
۲۷. طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۵، مدینه: مطبعة بریل، ۱۴۰۹ق.

٢٨. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: بنیاد هزاره شیخ طوسی و دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
٢٩. —————، *النهاية و نکتها*، شارح: جعفر بن حسن حلی (محقق حلی)، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق.
٣٠. علم الهدی، سید مرتضی، *رسالة مسألة في العمل مع السلطان*، بیروت: دارالاوضاع، ۱۹۸۸م.
٣١. فراهانی، میرزا عیسی، *أحكام الجهاد و اسباب الرشاد، تصحيح و مقدمه تاريخی غلامحسین زرگری تزاد*، تهران: بقمعه، ۱۳۸۰.
٣٢. فرهانی منفرد، مهدی، *مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
٣٣. فیرحی، داود، «دیدگاه فقهی و اندیشه سیاسی فاضل نراقی»، مجله آینه پژوهش، سال سیزدهم، ش ۱، ۱۳۸۱.
٣٤. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بازنگری آن، مصوب ۱۳۶۸.
٣٥. قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۴.
٣٦. کاشف الغطاء، جعفر، *كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الفراء*، اصفهان: مهدوی، ۱۲۷۱ق.
٣٧. کرکی، علی بن الحسین، *رسائل المحقق کرکی*، قم: مکتبة آیة الله مرعشی العامه، ۱۴۰۹ق.
٣٨. کواکیبان، مصطفی، *دموکراسی در نظام ولایت فقیه*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
٣٩. لاری، سید عبدالحسین، *قانون در اتحاد دولت و ملت*، شیراز: مطبعة سپهر محمدی، ۱۳۲۶.
٤٠. لکزایی، نجف، *چالش سیاست دینی و نظم سلطنتی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ج ۲، ۱۳۸۶.
٤١. مصباح یزدی، محمد تقی، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۲.
٤٢. مظاہری، حسین، *نکتهایی پیرامون ولایت فقیه و حکومت دینی*، اصفهان: بصائر، ۱۳۷۸.
٤٣. مظفر، محمدرضا، *عقائد الامامیه*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
٤٤. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *المقتعة*، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
٤٥. —————، *اوائل المقالات*، تحقیق ابراهیم انصاری، قم: المؤتمر العالمی الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
٤٦. —————، *مجموعه الجوامع الفقیه*، چاپ سنگی، انتشارات جهان، بی‌تا.

۴۷. ملک‌افضلی، محسن، آشنای با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۱.
۴۸. مؤمن، محمد، الولاية الاهیة الاسلامیة أو الحکومۃ الاسلامیة، ج ۳، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۸ق.
۴۹. ———، الولاية الاهیة الاسلامیة أو الحکومۃ الاسلامیة، ج ۳، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۳.
۵۰. ———، کلمات سدیدة فی مسائل جديدة، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۵۱. میرمنشی قمی، قاضی احمد بن شرف الدین حسین، خلاصۃ التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۵۲. نائینی، محمدحسین، تبیه الامة و تنزیه الصلة، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۲.
۵۳. نجفی، محمدحسین، جواهر الكلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۱۴، ۲۲و۱۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ۱۳۶۷.
۵۴. نراقی، احمد، عوائد الايام، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۸ق.
۵۵. هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، قم: مؤسسه فرهنگی خانه خرد، ج ۳، ۱۳۸۱.